

سخنرانی مریم رجوی به مناسبت چهار خرداد ۱۳۵۱ سالگرد شهادت بنیانگذاران مجاهدین
۴ خرداد ۱۳۹۸

بنیانگذاران مجاهدین پیشوایان آزادی و مظاهر اعلای سوگند و پیمان در تاریخ معاصر ایران (در اشرف ۳ با مجاهدین)

خواهران و برادران!

چهار خرداد امسال چهل و هفتمین سالگرد شهادت بنیانگذاران کبیر مجاهدین محمد حنیف نژاد، سعید محسن و اصغر بدیع زادگان و هم‌چنین دو نفر از اعضای مرکزیت سازمان، قهرمانان مردم و تاریخ ایران، محمود عسکری زاده و عبدالرسول مشکین فام است که در سال ۱۳۵۱ توسط رژیم شاه تیرباران شدند. امسال چهارم خرداد مصادف با شب قدر و شهادت امیر مؤمنان و مجاهدان است. چقدر پر معناست... سلام‌های بی‌پایان همه مجاهدین در آستان مولای متقیان و محراب خونینش، نثار ارواح پاک این شهیدان باد که برآستی ادامه همان راه و همان مسیرند. پیشوایان آزادی، راهگشایان جهاد و انقلاب و مظاهر اعلای سوگند و پیمان در تاریخ معاصر ایران.

فدا و صداقت سرلوحه مکتب مجاهدین

من مثل بسیاری از شما این سعادت را نداشتم که حنیف بزرگ را از نزدیک ببینم. ولی بعد از گذشت ۴۷ سال هنوز وقتی که به لحظه اعدام او فکر می‌کنم، از این ضربه عظیم که به جنبش مردم ما وارد شد به خود می‌پیچم و تلخی‌اش را با همه وجود حس می‌کنم. به قول مسعود رجوی: هذا يوم تبرکت به بنوأمیه. (یعنی) امروز شادند بنی‌شاه و بنی‌خمینی، خاندان‌های ستمگر شاه و شیخ...
تاریخ گواه است و همه می‌دانیم این حنیف بود که نهج البلاغه و سخنرانی‌ها و کلام حضرت علی را از تاریکخانه‌ها بیرون کشید و در میدان عمل زینت مبارزه انقلابی کرد. آنقدر که دو دهه بعد خمینی در ۴ تیر

۱۳۵۹ فغان و فریاد می‌کرد که «تمام حرف‌هاشان هم از قرآن بود و از نهج البلاغه». خمینی همانجا به تیزترین صورت تأکید کرد که «این‌ها (یعنی مجاهدین) با خود قرآن، با خود نهج البلاغه می‌خواهند ما را از بین ببرند». علاوه بر این خمینی با رذیلت، حنیف و شهدای بنیانگذار ما را با زبان آلوده به «دزد سرگردنه» تشبیه کرد. اما بذری که حنیف کاشت، و شاه می‌خواست آنرا از بین ببرد، باقی مانده و در سراسر ایران روئیده و به گل نشسته بود. شیخ یارای دیدن آنرا نداشت.

بله، حاضر حاضر گفتن امروز مجاهدین از آن جا، از سپیده دم خونین چهار خرداد، سرچشمه گرفته است. این گونه بود که ۴ خرداد روز فدای عظیم مجاهدین شد؛ روز ترسیم سرنوشت و افق آینده و روزی که فدا و صداقت سرلوحه مکتب مجاهدین قرار گرفت.

براستی که حنیف به‌عنوان یک راهبر و راهگشای مبارزه انقلابی و ضداستثماری در تاریخ معاصر، شخصیتی است متعلق به تمام مردم و تاریخ ایران. و فروغ تابناکی است در تاریخ مبارزه برای آزادی و برابری.

چه توصیف خوب و نغزی درباره حنیف از خود مسعود شنیده‌ایم که همیشه تازه است:

«حنیف بزرگ، نخستین راهبر و راهگشا و مسئول اول من و همه مجاهدین

بالابلند دلبر گلگون عذار من. شیرآهن کوهمرد، برجسته‌ترین رجل انقلابی تاریخ معاصر ایران، مربی و مرشد همه مجاهدان...».

در کوران ضربات ساواک، حنیف در پیامی برای مجاهدین نوشت: «اگر از شکستی که پیش آمده درست درس بگیریم می‌توانیم آن را تبدیل به پیروزی کنیم. آن‌چه که به ما ضربه می‌زند اشتباه ماست، نه هوشیاری و قدرت دشمن. حوادثی که پیش آمد بر ما ثابت کرد که دشمن نه‌تنها از نظر استراتژی، بلکه در تاکتیک هم ضعیف است.».

حنیف از همان شکنجه‌گاه اوین در پیام مشترکی همراه با بنیانگذار دیگر سازمان سعید محسن، به مجاهدین نوشت:

«هر چه دارید در کفه جنگ توده‌یی مسلحانه بگذارید... دل قوی دارید که باز هم خدا با ماست.

همان نیروی عظیمی که ما را به این حد رسانده، قادر است ما را حفظ کند و در کنف حمایت خود گیرد. از هیچ فیضی ما را محروم ندارد و به اذن خودش باز هم بالاتر از این‌ها برساند...»

سعید محسن: موفقیت و پیروزی از آن ماست

حتماً دفاعیات شهید بنیانگذار سعید محسن در بیدادگاه نظامی شاه را شنیده‌اید. طنین حرف‌های او که از میدان مبارزه و مجاهدت در برابر استبداد سلطنتی شروع شده، امروز بعد از نیم قرن، در برابر استبداد دینی هم امتداد دارد. او گفت :

«ملت ایران ملزم نیست از یک فکر ارتجاعی تبعیت نماید، این قوانین اصولاً معلول دوران دیکتاتوری است و برای ملت مورد قبول نمی‌باشد. نفس تکامل ایجاب می‌کند که هرچه پوسیده است دور انداخته شود. اگر سیستم شما سیستم مترقی است چه ترسی از توطئه و تحریک مردم به قیام مسلحانه دارید؟

... ما برای دفاع از جان و مال و ناموس مردم اسلحه به‌دست گرفته‌ایم. یک عده تحصیلکرده روشنفکر نه سادیسیم دارند و نه دزد سرگردانه‌اند که اسلحه به‌دست گیرند.

... شما با تمام تلاشتان نتوانستید در بین ۱۷۰ نفر گروه ما (مجاهدین) فردی که از نظر اخلاقی و انسانی دارای عالیترین مزایای اخلاقی نباشد پیدا کنید. ما بدین جهت سلاح به‌دست گرفته‌ایم که شرافت انسانی جامعه خودمان را در خطر تهدید دزدان سرگردانه دیده‌ایم...»

- «... بیهوده نیست که ملت ما انقلابیونش را با آغوش باز می‌پذیرد. زیرا منادیان استقلال خود را شناخته‌اند و تبلور شرف خود را در خون این جوانان می‌بینند. این ایمان ماست که گروه پیشرو امروز مرگ را به‌سادگی یک خواب راحت می‌پذیرد.»

- و در مورد حضرت علی گفت: «... شخصیت علی در تاریخ بشری نادر است ولی فکر علی و سیستم علی یعنی قیام علیه ظلم و امحای آن و ایجاد وحدت و برابری برای بشر امروز نه تنها بیگانه نیست، بلکه نهایت آمال و آرزوی اوست. جهان امروز در اقصی نقاطش تحقق افکار بلند او را نوید می‌دهد.»

- «... ما برقله تاریخ، اندیشه علی را محقق می‌بینیم. آری، ما برای نیل به چنین هدفی قیام کرده‌ایم. قیام کرده‌ایم تا جهانی بسازیم تا هرگونه بهره‌کشی انسان از انسان را نابود سازد.»

- «... هرزمان و هر نقطه‌یی که خون ما به زمین بریزد آمال و آرزوهایمان بارور شده است. ما نبردی سهمگین در پیش رو داریم. نبردی دراز مدت و افتخار می‌کنیم که بانثار جان بیارزشمان سربازی ساده باشیم که سهمی بس کوچک از این وظیفه مهم را به‌عهده گرفته‌ایم و با خون ناچیزمان جوانه انقلاب را بارور ساخته‌ایم. موفقیت و پیروزی از آن ماست.»

سلام بر سعید محسن . درود درود

علی اصغر بدیع زادگان، لبخند پیروزی بر دژخیمان شاه و دیکتاتوری سلطنتی

بنیانگذار دیگر سازمان ما، علی اصغر بدیع زادگان، گفته است: «ارزش هر کس در مبارزه، به اندازه مایه بی است که در این راه می گذارد».

درباره او دانشجویان در نوشته‌های آن روزگار می خوانند که: «چریکی به بند افتاد که صدها بند از زندگی اسارت بار را گسسته بود: علی اصغر بدیع زادگان، استادیار دانشکده فنی...»

ریسمان شکنجه بر روی پیکرش از هم گسیخت، ولی رشته همبستگی او با انقلاب، با خلق، با آینده سرشار از رستگاری آدمی، با جهان بی طبقه، استوار و به هم تابیده بر جای ماند و هرگز، حتی یک نخ آن، نگسست... دستور رسید که او را به پشت بر روی اجاق بخوابانند. چهار ساعت شکنجه اجاق برقی به درازا کشید. دیگر پوست و گوشت سوخته بود.

استخوان‌های ستون فقرات سخت گزند دیده بودند... اصغر را با پاهای افلیج و کمر سوخته، بیهوش، کشان کشان به سلولش کشاندند و در آن رها کردند».

اما وقتی شکنجه‌گر در سلول را می بست، متوجه لبخند اصغر شد. این لبخند پیروزی بر دژخیمان شاه و دیکتاتوری سلطنتی بود. سرنگونی استبداد موروثی همانجا و در ۴ خرداد که بعداً تکثیر شد رقم خورد.

سلام بر اصغر بدیع زادگان . درود درود

حنیف کبیر: مرزبندی، بین با خدا و بی خدا نیست بلکه بین استثمارشده و استثمارگر است

اما در مورد حنیف کبیر بگوییم:

او در سال ۱۳۱۷ در تبریز در یک خانواده محروم و زحمتکش متولد شد. وقتی پدرش که در دادگستری کار می کرد به بیماری سل مبتلا شد فشارها بر روی این خانواده دو چندان شد.

خود محمداقا برای این که درس بخواند تابستان‌ها کارگری می کرد. بعد توانست به دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران در کرج برود و مهندسی بگیرد.

در جریان مبارزات دانشجویی عضو نهضت آزادی شد. اما نهضت آزادی پاسخگوی این شورش بزرگ نبود. حنیف در اول بهمن ۱۳۴۱، پنج روز قبل از برگزاری رفراندوم به اصطلاح انقلاب سفید شاه، دستگیر شد و تا ۱۱ شهریور ۴۲ در زندان بود. این دوره علاوه بر آشنایی با پدر طالقانی و گفتگوی نزدیک با مهندس بازرگان، فرصتی بود تا درباره تاریخ ایران و مسائل مبارزاتی بیندیشد و در همان محیط زندان نوشته‌های متعدد در این باره بنویسد.

پس از آزادی حنیف از زندان و عبور از سرفصل ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، دیگر دوران احزاب رفرمیست در آن روزگار سپری شده بود. آن‌ها در جریان عمل محو شدند و جای خود را به انقلابیون دادند. محمد حنیف نژاد در رأس آن‌ها بود.

او یک ایده نو، خلاق، راهگشا و بن‌بست شکن استخراج کرد. سازمان مجاهدین خلق ایران این چنین تأسیس شد. یک مبارزه حرفه‌یی بر اساس ایدئولوژی و درک انقلابی و ضد استثماری از اسلام و قرآن مبتنی بر استراتژی نبرد مسلحانه.

در حقیقت، بنیان‌گذار کبیر ما در لحظه تاریخی کشف این ایده، نه یک انقلاب که چند انقلاب را هم‌زمان و با هم محقق کرد.

چند انقلاب، چند جهش تاریخی و ایدئولوژیک و چند بن‌بست‌شکنی. به طوری که لحظه تأسیس سازمان مجاهدین، تاریخ مبارزات مردم ایران از مشروطه به بعد را وارد دنیای دیگری کرد.

تشکیل و تأسیس نخستین گروه انقلابی مسلمان به معنای واقعی کلمه در تاریخ معاصر ایران، محصول کار حنیف است. آن‌هم با ایدئولوژی توحیدی و ضد استثماری

حنیف بسیار جلوتر از زمانه خود افق‌های دیگری را می‌دید. او در زمانی با ارتجاع مذهبی مرزبندی کرد که کار خمینی و امثال او پررونق بود و برخی روشنفکران نامدار در طرف او بودند.

حنیف بنیانگذار بسیار غرق تفکر و تأمل می‌شد. به نحو شگفت‌انگیزی صمیمی و یگانه بود. در نتیجه بسیار صریح‌اللهجه و عاری از هرگونه مماشات.

مسعود رجوی تعریف می‌کرد وقتی هم خطایی صورت می‌گرفت، محمد آقا هشدار می‌داد اگر با اشتباهات استاتیک برخورد کنیم، نمی‌توانیم از آن‌ها درس بگیریم. به جای آن باید در یک رویکرد دینامیک، عواقب یک خطا را در خلال پروسه و تا نقطه انتهایش بررسی کنیم. درس گرفتن از «اشتباه را باید به سطح اسلوب ارتقا داد». تکیه کلام دیگر محمد آقا این بود که «از یک گرم شکست باید یک خروار تجربه آموخت».

هرجا بود، دست به هر کاری که می‌زد و هر قدمی که بر می‌داشت، با نظم و انضباط انقلابی و رعایت سفت و سخت ضوابط توأم بود.

احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت انسان‌های مظلوم و تحت استثمار جامعه او را به مجاهدت فرامی‌خواند همراه با یارانی که باید زندگی طلبی را کنار می‌گذاشتند و مبارزه‌یی حرفه‌یی و تمام وقت پیشه می‌کردند. به‌راستی که در عمر ۳۳ ساله خود کارهایی کرد که انگار نه چند سال بلکه چند دهه زمان می‌خواست.

کسانی که او را از نزدیک دیده‌اند می‌گویند که تحت تأثیر شخصیت یگانه و مصمم او قرار می‌گرفتند. آن قدر که تأثیر کلمات نافذ او بر قلب و ضمیرشان باقی می‌ماند.

باید دهه‌ها می‌گذشت تا قدر و شأن او و اینکه در آن روزگار چه تضادی حل کرده است، بارز بشود. تا معلوم شود تأسیس مجاهدین و حیات این جنبش چه اهمیتی و چه معنایی دارد و چه ظرفیتی در تاریخ ایران ایجاد می‌کند.

مسعود همیشه می‌گفت که بعد از جریان اپورتونیستی چپ نما و متلاشی شدن سازمان و بعد از اینکه ارتجاع رهبری انقلاب را به سرقت برد مجاهدین فهمیدند و به چشم دیدند که اگر محمدآقا به‌عنوان مهم‌ترین سرمایه ایدئولوژیکی و انقلابی ما و مردم ما حفظ شده بود، مسیر تحولات عوض می‌شد. حتماً یادتان هست که مسعود یک‌بار در این باره مفصل صحبت کرد و احساسات و عواطف خودش در آن روزها را تعریف می‌کرد.

می‌گفت که در آن روزگار، هیچگاه مانند روزی که محمدآقا برای نشست در سال ۴۷ به اتاق اجاره‌یی او در خیابان سلسبیل در تهران آمده بود، ذوق زده نبوده است. می‌گفت: «یکی دو بار در خواب دیدم که محمدآقا را می‌خواهند اعدام کنند، خیلی گریه کردم. آخر خیلی سخت و پرفشار بود».

و می‌گفت: در آن روزهای فروردین ۱۳۵۱ که مسعود خودش زیر اعدام و در سلول‌های بالای اوین بوده و روزانه با محمدآقا از طریق یادداشت گذاشتن، ارتباط برقرار می‌کرده، پیوسته به او می‌گفته است که نسل تو (یعنی نسل حنیف) پایدار خواهد بود.

در قدم بعد بنیانگذاران ما شهادت را با روی گشاده می‌پذیرند و از آن بغایت استقبال می‌کنند. حدود دو دهه پیش از این، در شرائط بعد از ۲۸ مرداد رهبران بزرگ‌ترین و سازمان‌یافته‌ترین حزب مخالف آن زمان، برای حفظ جانشان به خیانت و تسلیم رو آورده بودند. این رویکرد را کیانوری تا یک دهه بعد هم ادامه داد. واقعیت این است که جامعه و تاریخ ایران رنگ عوض کردن رهبران و ناپایداری آنان و خیانت به عهد و پیمان را نمی‌پذیرد و از یاد نمی‌برد. بنیانگذاران ما عهد و پیمان را با خون‌های خود مهر کردند.

هرکس که به مبارزه رو می‌آورد، هرکس که خود را مبارز و مجاهد و انقلابی معرفی می‌کند، یعنی مسئولیت تغییر جامعه و مبارزه با موانع آزادی و رهایی را برعهده می‌گیرد. این دقیقاً به‌این معنی است که با مردم و ملت خودش عهد و پیمان می‌بندد و قول و قرار می‌کند. پس باید فدا و پرداختگری پیشه بکند.

بنیان‌گذاران ما در آستانه اعدام خود، تاریخی از بی‌اعتمادی که دیگران ایجاد کرده بودند، پشت سر داشتند. آن‌ها معتقد بودند که این دره عمیق بی‌اعتمادی تنها با خون پیشتاز پر می‌شود.

حتماً شنیده‌اید که بنیانگذاران سازمان و هم‌چنین مسعود با به‌عهده گرفتن اتهامات سایرین سنت شکنی کردند. پرونده خودشان را سنگین کردند تا تحت مسئولین آن‌ها آزاد شوند و سازمان را دوباره احیاء کنند.

حالا صبر کنید که ادامه حرفم را از قول مسعود بخوانم. می گوید :

«بنیانگذاران سازمان، از لحاظ عنصر انقلابی و ضداستثماری خیلی مایه‌دار و خیلی جگردار بودند. از قدم و نفسشان ایمان می‌بارید. مخصوصاً محمد حنیف، که در آن روزگاری که کسی با این چیزها کاری نداشت، چنین توانمندی و ظرفیتی داشت. اگرچه مشیت این بود و شاید هم از بزرگی و نقش و رسالتشان بود، که روزهای ماندگاری و رشد و ارتقای همان مجاهدین را ندیدند و در سرفصلی به شهادت رسیدند که هنوز چیزی تعیین تکلیف نشده بود و همان سازمان مجاهدینی هم که قرار بود باشد، ضربه خورده بود. با این حال آن‌ها خورشیدی را در افق می‌دیدند... شاید هم که من معکوس می‌گویم و در حقیقت به خاطر همان خون‌ها بود که از قضا مجاهدین آن روزگار، مجاهدین شدند.

به خاطر همان خون‌ها و نفس‌ها بود که چیزی چرخید. شاید هم چون ما در حالت غفلت و عدم‌آمدگی ضربه خورده بودیم، اگر آن بها، آن قیمت و آن خون‌ها، مخصوصاً خون محمدآقا نبود، موضوع فرق می‌کرد. آن موقع، قدر و قیمتش شناخته شده نبود، همه چیز و همه کس مادون این بودند که اصلاً این چیزها فهم و درک شود».

مسعود رجوی در سخنرانی سال ۷۳ به همین مناسبت توضیح داد که: «در مثل -و نه در قیاس- اگر امام حسین و عاشورایی نبود، خیلی ارزش‌ها مکتوم می‌ماند و کسی نمی‌فهمید که حسین کیست. چیزی نبود! حتی برای این که خودش فهم بشود، باید خودش نثار می‌شد.

این خیلی سنگین است، ولی امام حسین یعنی همین! شکستن بن‌بست یعنی همین! از تیرگی و جهل و لجن درآمدن، یعنی همین! و خون حنیف سنگین‌ترین بهایی بود که مجاهدین پرداختند...»

خواهران و برادران!

سازمانی که در سال ۱۳۵۰ در اوین نام سازمان مجاهدین خلق ایران بر خود گذاشت، در دهه ۴۰ برخلاف جریان‌های مارکسیستی در آن زمان، هیچ تئوری مدون و راه کوبیده شده‌یی نداشت. هیچ الگو یا جنبش و قدرتی که به آن متکی باشد، در میان نبود. باید همه چیز را از صفر شروع می‌کرد. به خصوص باید غبار از رخ دین و اسلام‌های رایج طبقاتی می‌زدود.

- محمد حنیف نژاد در کشف گوهر حقیقی اسلام مجاهدت عظیمی به عمل آورد. روشن است که این کشف که مرزبندی، بین با خدا و بی‌خدا نیست بلکه بین استثمارشده و استثمارکننده است چه انقلاب بزرگی در آن زمان بود. به طوری که هنوز که هنوز است بعد از گذشت نیم قرن بسیاری روشنفکران مسلمان در سایر کشورها به آن نزدیک هم نشده‌اند. بنیانگذار ما اسلام انقلابی و نافی استثمار را معرفی کرد، بطلان ارتجاع تحت نام اسلام را نشان داد و منشأ جهش بزرگی شد.

- ارزش‌های فدا و صداقت را سرلوحه مجاهدین قرار داد. مجاهدین با این دو ارزش خلق شدند. و با این دو ارزش شناخته می‌شوند. به‌همین دلیل هرکس که به‌طرف ساییدن این ارزش‌ها قدم بردارد در واقع دارد مجاهدت خودش را نفی می‌کند.

آخرین وداع حنیف و مسعود در زندان

- حنیف کبیر مبارزه‌یی بر اساس مکتب و مرام و ایدئولوژی شکل داد. یک جنبش انقلابی به یک ایدئولوژی انقلابی به‌عنوان راهنمای عمل احتیاج داشت.

گروه ایدئولوژی و مسعود به‌عنوان بالاترین ثمره و شاخص آن، هنر هنرهای حنیف بود. این را مجاهدین و خلق ایران و تاریخ مبارزات آنان در آینده بازگو خواهد کرد.

- برادر مجاهد محمد طریقت می‌گوید که در نیمه اردیبهشت سال ۵۱، دو سه هفته قبل از شهادت بنیانگذاران، یک روز در زندان فلکه شهربانی توی یکی از اتاق‌ها به دیوار تکیه داده بودم که صدای مورس از آن طرف دیوار می‌آید. به طور اتفاقی این دیوار، مشترک بود بین جایی که ما بودیم با شکنجه‌گاه تازه تأسیس شده که به آن کمیته می‌گفتند.

می‌گوید صدای مورس را که شنیدم گفتم تو کی هستی؟ گفت «محمد» هستم. بعد از رد و بدل کردن علائمی فهمیدم خود «محمدآقا»ست، به او گفتم مسعود این جاست. «محمدآقا» گفت بگو زود بیاید... برادرمان می‌گوید که این صحنه برای من یک صحنه عجیبی بود که هرگز فراموش نمی‌کنم. این دوتا، یکی مسعود که فقط یک شبانه روز در مسیر اوین تا قصر گذرش به فلکه افتاده بود، دیگری «محمدآقا» که او را از اوین یک روز آورده بودند اینجا بالای سر مهدی رضایی.

حالا محمد آقا آن طرف دیوار و مسعود در اینطرف دیوار در آخرین وداع به هم رسیده بودند و از طرفین دیوار با مورس حرف می‌زدند. مسعود خیلی برانگیخته بود و دست‌هایش را تکان می‌داد و به محمود احمدی دیکته می‌کرد تا او به‌حنیف مخابره کند.

مسعود در آخرین وداع به محمدآقا گفت: «تو معلم بزرگ ما و نسل ما بودی. تاریخ ما، هرگز کاری را که تو کردی و راهی که تو رفتی را فراموش نخواهد کرد. مطمئن باش ما راهت را ادامه می‌دهیم. من سعی می‌کنم شاگرد خوبی برای تو و راه تو باشم و با تو پیمان می‌بندم...». به زبان امروزمان در آن موقع، مسعود در آستانه شهادت حنیف کبیر به او تعهد می‌داده است.

مجاهد صدیق محمد سیدی کاشانی (بابا) که یادش به خیر و روحش شاد، در خاطرات خودش نوشته :

شهید اصغر بدیع زادگان می‌گفت که محمد آقا در بین تمام اعضای مرکزیت بیشترین توجه را به مسعود دارد و او را خیلی دوست دارد.

در آموزش و تربیت وی به‌عنوان یک مسئول همه جانبه و تراز مکتب، بیشترین تلاش را می‌کند. همه شما داستان شعرهای محمدآقا در شب اعدام در اوین و در میدان تیر چیتگر را می‌دانید و اینکه چشم بند را کنار زد و فرمان تیر داد. واقعیت این است که در آن موقع حنیف‌نژاد بی‌چشمداشت و مشتاقانه به شهادت شتافت و رفتن به میدان تیرباران را انتخاب کرد. خدا هم پاسخ فدای بی‌چشمداشت او و دیگر بنیانگذاران را با حفظ سازمانش از طریق مسعود داد با وادار کردن شاه به صرفنظر کردن از اعدام او با تلاش‌های دکتر کاظم.

شرح حال مجاهدین از حنیف تا مسعود

خواهران و برادران!

وقتی یک به یک تضادهای بغرنجی را که حنیف نژاد حل کرده است، می‌شماریم و وقتی نگاه می‌کنیم که چه سنت‌ها، آموزش‌ها و ارزش‌های پر خیر و برکتی را خلق کرد باید بپرسیم که چطور این کار را کرده؟ در پاسخ به این سؤال می‌خواهم چه نتیجه و چه درسی برای امروزمان بگیرم؟ می‌خواهم به جوهر اصلی کاری که حنیف می‌کرد توجه کنیم.

محمد حنیف نژاد در خرداد ۵۱ که شهید شد، ۳۳ ساله بود. وقتی که سازمان مجاهدین را بنیان گذاشت، ۲۷ ساله بود.

- او یک انقلابی بود که به‌قوانین و مرزهای سرخ انقلابیگری و به عهدی که با خدا و خلق بسته بود تا بن‌استخوان پایبند بود.

- به‌انتخابی که کرده بود و به‌راهی که در پیش گرفته بود سراپا ایمان داشت و در آن لحظه‌یی و ذره‌یی تردید نکرد.

- خودش را سراپا مسئول می‌دید که انرژی‌ها را استخراج کند و این سازمان را جهش بدهد. برای آموزش و تربیت کادرها، برای مناسبات تشکیلاتی، برای تهیه امکانات مادی و مالی و تسلیحاتی و هر چیز دیگری که ضرورت مبارزه بود، خودش را به آب و آتش می‌زد. به‌جای دیگری چشم ندوخته بود و به همین دلیل خودش یک‌پارچه انرژی و شور و قدرت بود. در یک کلام درس قیمت داد و قیمت داد.

مجاهدین این چنین بنیان‌گذاری شده‌اند یعنی آمادگی برای پرداخت بها. و این قبل از همه از بنیانگذاران‌شان شروع شده است.

این ریز به ریز قیمت دادن و خسته نشدن و این مبارزه ایدئولوژیک مستمر، میراث ماندگار حنیف برای مجاهدین است.

چنین سازمانی هیچ وقت غبار نمی‌گیرد، هیچ وقت کهنه نمی‌شود، همیشه رو به جلو و رو به اعتلاست، هیچ وقت به فرصت‌طلبی و پراگماتیسم نمی‌افتد، هیچ وقت بهای نکرده‌اش را از جیب بقیه بر نمی‌دارد. هیچ وقت طلبکار خلق‌اش نیست بلکه بدهکار است. به همین دلیل هیچ وقت درجا نمی‌زند و در سخت‌ترین شرایط هم توان دارد که راه را به جلو باز کند.

این شرح حال مجاهدین از حنیف تا مسعود است.

فرمانده محراب

در همین روزها درگذشت و جاودانگی محراب، مجاهد صدیق، کریم رشیدی بازهم چشم‌ها را متوجه این واقعیت درخشان کرد که سازمانی که حنیف بذرافشان آن است، چگونه میدان نبرد علیه دو دیکتاتوری را با این قهرمانان، پرشور و شعله‌ور کرده است.

محراب سه سال پیش در نامه‌یی به من نوشته بود: «نمی‌دانم از کجا شروع کنم ولی می‌دانم بایستی هزاران بار شاکر باشم که در این دنیای بی‌عدالتی و... زیر چتر چنین سازمانی و آرمانی و راهبرانی چون مسعود هستم و شرف و انسانیت‌م را با قدر انسان رقم می‌زنم».

درباره انقلاب درونی مجاهدین هم نوشته بود:

«الان به جرأت و با تمام توش و توان و ایمانم می‌گویم که باید زره را هرچه پولادین‌تر و آب‌بندی کرد تا بتوانم از این آزمایش بزرگ و از آزمایش‌های بیرون بیایم...».

روزی که دژخیمان شاه بنیان‌گذاران ما را تیرباران کردند، به‌جد گمان می‌کردند مجاهدین دیگر از میان خواهند رفت،

روزی که خمینی - این روح لعنت شده زمانه - به‌نسل کشی و قتل عام مجاهدین رو آورد، در این خیال بود که کار مجاهدین را به‌پایان می‌رساند. هرچند که جانشین خودش در آن زمان، هشدار می‌داد که مجاهدین خلق یک سنخ فکر و برداشت است که باکشتن (چاره) نمی‌شود بلکه ترویج می‌شود.

حالا تاریخ اثبات کرده که بذری که با صدق و فدا افشانده شده و با جان‌های شیفته یک ملت اسیر آبیاری شده، در دل قتلگاه‌های دو دیکتاتوری هم سربلند می‌کند و شکوفا می‌شود. بله، مجاهدین خون جاری دوران است. ناآرامی و عصیان دائمی یک ملت و تجسم خواست آن برای آزادی، دمکراسی و برابری است. حالا این ناآرامی و مبارزه در رزم و فعالیت کانون‌های شورشی و شوراهای مقاومت مردمی در سراسر ایران جاری است تا روزی که ارتش بزرگ آزادی با همت و حمایت مردم ایران رژیم ولایت فقیه را سرنگون کند.

هزاران درود به بنیانگذاران مجاهدین به احترام آن‌ها یک دقیقه کف می‌زنیم